

درآمد

امل الآمل یکی از کتابهای استواری است که درباره شرح حال عالمان شیعه است. مؤلف آن، عالم فاضل و محدث و فقیه بزرگ شیعه، محمد بن حسن، معروف به شیخ حر عاملی (رمضان ۱۱۰۴) مدون اثر پراچ و سائل الشیعه و آثار دیگر است.^۱ کار شرح حالنگاری علمای شیعه از پس از معالم العلماء ابن شهر آشوب و فهرست متجب الدین، جز در حد علم رجال، گرفتار رکود شده بود، تا آنکه شیخ حر با حوصله و تلاش خود طی چندین سال این اثر استوار را پدید آورد. او در مقدمه کتاب خود، به تصمیمش برای نوشتن شرح حال علمای جبل عامل و دیگر عالمان دوره اخیر اشاره کرده است. وی نام اثر خود را امل الآمل فی علماء جبل عامل، یا تذکره المتبحرین فی علماء المتأخرین گذاشته و گفته که نام اول می تواند برای پاره نخست کتاب، و نام دوم برای پاره دوم آن باشد؛ چنانکه هر دو نام می تواند برای تمامی کتاب نیز باشد. (ص ۳). وی در مقدمه هفتم کتاب انگیزه تقدم شرح حال علمای جبل عامل را «حب وطن» دانسته و از اهمیت نقش این منطقه در تاریخ تشیع سخن گفته است (۱۲، ۱۳). عالمان شیعه این دیار به اندازه ای فراوان بوده اند که تنها در یک تشیع جنازه در یکی از روستاهای جبل عامل، در عصر شهید، هفتاد مجتهد حضور داشته اند (۱۵). او علاوه بر شرح حال عالمان از مؤلفات آنان نیز سخن گفته، که با توجه به تخصص شیخ حر، از دقت برخوردار است. این کتاب در سال ۱۳۸۵ هجری قمری با تحقیق جناب استاد سید احمد حسینی اشکوری در نجف به چاپ رسیده است و بحث درباره آن به مقاله ما ارتباطی ندارد. با توجه به اهمیت کتاب امل الآمل در گشودن باب

۱- درباره او ر. ک: مقدمه کتاب امل الآمل، تحقیق سید احمد حسینی اشکوری، ص ۵۸-۵۵ و مقدمه کتاب وسائل الشیعه، تحقیق مؤسسه اهل البيت، ص ۷۳-۹۰.

در آینه کتاب تتمیم امل الآمل

گوشه ای از حیات فرهنگی
و سیاسی ایران
در قرن دوازدهم هجری

ترجمه و تصحیح

مخطوطات
مکتبه آیه الله العظمی المآنه
(۱۱)

تتمیم امل الآمل

للعلمة الفقیه المحقق

الشیخ عبد النبی المزوبی
من اعلام القرن الثانی عشر

باهتمام

السید محمود المصطفی

تحقیق

السید احمد الحسینی

دیدارها و استفاده‌های علمی خود از اشخاص مختلف و نیز حضورش در شهرهای متعدد یاد کرده است. نویسنده غیر از این کتاب، از حواشی خود بر رساله‌ای از شیخ محمد بحرانی با عنوان حکم مفقود الخبر یاد کرده، اما اثر دیگری از وی شناخته شده نیست. (ر.ک: مقدمه، ص ۱۹).

آخرین تاریخی که از وی در دست است سال ۱۱۹۷ است که تاریخ تقریظی است بر کتاب مشکاة المصابیح از سید محمد مهدی بحر العلوم. مؤلف در مقدمه کتاب گزارشی از پیشینه شرح حال نویسی در میان عالمان شیعه آورده تا آنکه به کار سترگ امل الآمل به عنوان تألیفی بدیع و قوی رسیده و پس از تعریف از آن به دو نقص آن اشاره کرده است: یکی آنکه در کار شرح حال نویسی به تفصیل سخن نگفته و دوم آنکه از برخی از معاصران خود یاد نکرده است. وی پس از مطالعه کتاب، علاقه مند شده تا ذیلی بر آن بنویسد و علاوه بر رفع آن نواقص مختصر، شرح حال عالمانی که در طول یکصد سال پس از تألیف امل الآمل (که در سال ۱۰۹۷ انجام شده و قزوینی در سال ۱۱۹۱ کتابش را نگاشته) زندگی کرده‌اند، بنگارد. مشوق او در این کار سید مهدی بحر العلوم (۱۲۱۲م) بوده است (مقدمه ص ۳۵-۴۷). بنابراین اغلب افراد یاد شده در کتاب مربوط به قرن دوازدهم هستند. از میان این افراد، معاصران مؤلف از نیمه دوم قرن دوازدهم می‌باشند.

مؤلف با عباراتی مسجع - طبق سنت مرسوم شرح

جدیدی در شرح حال نویسی عالمان شیعه، نوشته‌های دیگری به عنوان منتخب، تعلیقه، تتمیم، تکمله، ذیل و جز آن نوشته شده است. فهرستی از این آثار در مصفی المقال آمده است: تتمیم امل الآمل از قزوینی، حواشی امل الآمل از همو، منتخب امل الآمل از شیخ محمد ابراهیم تبریزی شیرازی، التعلیقه علی امل الآمل از علامه مجلسی، منتخب امل الآمل از ملا محمد تقی گلپایگانی نجفی؛ تکمله امل الآمل از سید حسن صدر؛^۱ حواشی امل الآمل از همو، تتمیم امل الآمل از سید عبدالعلی طباطبایی، حاشیه امل الآمل از همو، اشتباهات الامل از میرزا عبدالله افندی،^۲ تتمیم امل الآمل از شیخ عبدالنبی قزوینی (کتاب مورد بحث در مقاله حاضر) تتمیم امل الآمل از سید محمد بحرانی، تعلیقات علی امل الآمل از سید نعمت الله جزائری،^۳ ملحق امل الآمل از شیخ جواد محیی الدین،^۴ الحالی و العاطل ملحق امل الآمل از دکتر عبدالرزاق محیی الدین، مذهب الاقوال (که تنمیه امل الآمل است) از شیخ علی بن سعید الحر،^۵ حاشیه امل الآمل از سید مرتضی نجفی رضوی قمی،^۶ حاشیه امل الآمل از سید مهدی بن هادی ساروی مازندرانی.^۷ الاجارة الکبیره از سید عبدالله جزائری نیز حکم تکمله امل را دارد.^۸ اقبال عالمان دوره اخیر بر کتاب امل الآمل نشانگر کمال اعتبار این کتاب در نزد آنان است.^۹

تتمیم امل الآمل

اثری که اکنون بدان می‌پردازیم، تتمیم امل الآمل از شیخ عبدالنبی قزوینی است. کتاب مزبور شامل یکصد و سی و هفت شرح حال است که تنها تا حرف شین پیش رفته است. شرح حال کوتاه وی در مقدمه کتاب آمده است: او در حدود سال ۱۱۲۵ متولد شد. در اصل قزوینی بوده و مدتی در یزد، مشهد، تبریز و عتبات به تعلیم و تعلم اشتغال داشته است. وی در ضمن همین کتاب از

۱- بخش عاملیهای این کتاب با عنوان تکمله امل الآمل در قم با تحقیق

سید احمد حسینی اشکوری چاپ شده است.

۲- این کتاب با عنوان تعلیقه علی امل الآمل به کوشش سید احمد حسینی اشکوری چاپ شده است.

۳- مصفی المقال، ص ۷، ۱۱، ۹۳، ۹۸، ۱۳۱، ۲۳۲، ۲۴۰،

۲۵۳، ۴۳۲، ۴۸۳، به نقل از: مقدمه امل الآمل، ص ۵۹-۶۱.

۴- اعیان الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۶۰؛ الحالی و العاطل، ص ۶.

۵- ذریعه، ج ۲۳، ص ۲۹۲.

۶- تکمله نجوم السماء، ص ۲۲۸.

۷- تراجم الرجال، ص ۸۳۸. چهار مورد اخیر با استفاده از یادداشتهای جناب آقای حسینی (مصحح امل الآمل) در اینجا آمده است.

۸- مصفی المقال، ص ۲۴۶.

۹- در این باره نیز ر.ک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه (مشکوة) ج ۲، ص ۵۷۰.

حال نویسی اسلامی - از عالمان مورد نظرش ستایش کرده و به تخصص علمی و یا ویژگی شایع اشاره کرده است. این ستایشها غالباً با این عبارت که مثلاً اگر شخص مورد نظر ادیب است، می‌بایست ابن العمید نزد او زانو بزنند و اگر فیلسوف است، باید ابن سینا و خواجه نصیر زیارتش کنند و اگر مفسر است، باید زمخشری و بیضاوی آثارش را مطالعه کنند. ما بر پایه این کتاب، که جمعاً شامل ۱۳۷ شرح حال است، کوشش کرده‌ایم تا گوشه‌ای از حیات فرهنگی - اجتماعی ایران را در قرن دوازدهم تصویر کنیم. روشن است که در این باره پیش فرضهایی داشته‌ایم، اما کوشیده‌ایم تا تنها بر پایه آگاهیهای داده شده در این کتاب نتایجی را مطرح کنیم. این نتایج محدودیت خاص خود را، که مهمترین آنها علایق شخصی مؤلف در گزینش اطلاعات و ارائه آنهاست، دارد. بنابر این باید تنها در چهارچوب این محدودیت به نتایج داده شده نگریست، نه بیشتر.

دانشهای اسلامی

قوت برخی از دانشهای اسلامی در هر دوره تاریخی، نشانه علاقه مندی دانشمندان آن عهد به آن دانشهای خاص است. پرداختن به فقه، حدیث، فلسفه و عرفان در هر دوره با شدت و ضعف مواجه بوده، گرچه در میان این چهار رشته فقه همیشه از قوت خاص خود برخوردار بوده، همان نیز گاه با مشکلاتی روبرو بوده است. در کتاب مورد بحث، در ضمن شرح حالها و یاد از تعلیم و تعلم افراد و نیز آثار آنها می‌توان اهمیت هر یک از رشته‌های مذکور را دریافت؛ با این تذکر که علاقه مؤلف به فلسفه تأثیر در نتیجه گیری ما دارد. از میان ۱۷۵ عنوان کتابی که در متن و یا در حواشی از مؤلفان متن یاد شده، نزدیک به پنجاه عنوان در فلسفه است که چند مورد آن مباحث کلامی است. اندکی بیش از همین مقدار از عناوین کتابهای فقهی است. بقیه عناوین در تفسیر، اخلاق، حدیث و رجال می‌باشد. برابری کتابهای فلسفی و فقهی در این جا نشان اهمیت فراوانی است که در حوزه‌های علمی شیراز، اصفهان و قزوین و جاهای دیگر به فلسفه داده می‌شده است. مؤلف در شرح حال بسیاری از افراد، آنان را به عنوان متخصص فلسفه و حکمت می‌ستاید و در مواردی نیز به عنوان فقیه و حکیم. آقا ابراهیم مشهدی

«معرفاً بالحکمة و الکلام و الفقه» (۵۵) و سید ابراهیم قمی «حاذقاً فی الحکمة و الکلام و الحدیث و الاصول و التفسیر و الفقه» (۵۶). میرزا ابراهیم اصفهانی «متمهراً فی الفقه و اصوله و حاذقاً فی الحکمة و فصوله» (۵۷). اسماعیل خواجه‌یوسی سی‌بار شفای بوعلی را مرور کرده است (۶۷). او در فقه و تفسیر و حدیث و حکمت و کلام تبحر داشته است (۶۸). امیر اسماعیل خاتون آبادی رساله‌های متعددی در حکمت داشته است، همین طور حواشی بر الهیات اشارات و شرحی بر اصول کافی (۶۹). سید بشیر گیلانی نیز در حکمت و فقه و اصول فقه تبحر داشته است (۸۱). محمد باقر همدانی نیز ذهن وقادی در علوم حقیقه و معارف ذوقیه داشته است (۸۶). آقا محمد تقی همدانی نیز استاد کتابهای حکمت بویژه آثار ملا صدرا بوده است (۸۸). مؤلف درباره میرزا محمد جعفر خفاف نیز می‌گوید که باید محقق دوانی و بوعلی و دیگران بودند و می‌دیدند که تا چه اندازه در حواشی قدیمه تخصص دارد (۹۳). ملا جلال الدین استرآبادی نیز حاشیه‌ای بر حاشیه قدیمه دوانی نگاشته است (۹۹). مؤلف از یکی از شاگردان دوانی با نام ملا جمال الدین محمد شیرازی یاد می‌کند که چهل سال در اصفهان فلسفه تدریس کرده است (۱۰۰)؛ این مربوط به قرن دهم است. ملاحظه گیلانی نیز از حکمای قرن دوازدهم است که از قویترین استادان حکمت به شمار می‌رفته است. او کتابی با عنوان «تحقیق النفس و مسائلها» نگاشته است (۱۳۶). حاج خلیل حریجی نیز از «ارباب الذوق و الحکمة الاشراقیه» بوده و مؤلف مقداری از شرح حکمة الاشراق با حاشیه ملا صدرا را نزد وی خوانده است (۱۴۷-۱۴۶). از نوشته‌های فلسفی این دوره چنین به دست می‌آید که شیوه حاشیه نویسی همچنان رواج داشته و تألیف مستقل کمتر بوده است: حاشیه شرح تجرید (۱۰۰، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۷۶)؛ حاشیه الحاشیه القدیمه (۹۹، ۱۰۰)؛ حاشیه شرح الهیات (۶۹)؛ حاشیه شرح حکمة العین (۶۵، ۱۵۷)؛

مولی محمد سعید رودسری شرکت داشتند (۱۷۲). حاصل این جلسات و مباحثات اطراف آن و استفسارها و استفتائات انجام شده، بحث را تا حد مطلوبی رشد داد (ر. ک: دین و سیاست در دوره صفوی، ص ۱۲۲-۱۲۴). مؤلف از مباحثات و رد و ایرادهایی در این باره یاد کرده که میان محمد تقی مهدی، معروف به پاچناری، با ملا محمد رفیع گیلانی، مقیم مشهد، درباره نماز جمعه صورت گرفته و رسائل متعددی درباره آن نوشته شده است (۸۳، ۱۶۱). از محمد رضا قزوینی نیز رساله ای در حرمت اقامه جمعه در عصر غیبت یاد شده (۱۵۸) و همچنین از سید حسین عاملی (۱۲۴).

یکی از بحثهای دیگر مسأله غنا بوده است. در این کتاب تنها از رساله ای از میرزا ابراهیم اصفهانی یاد شده که رد بر رساله سید ماجد کاشانی بوده است (۵۷). نام رساله سید ماجد، ایقاظ النائمین بوده است. نکته دیگر در این باره مطلبی است که درباره سید اسماعیل خاتون آبادی از عالمان بلند مرتبه آمده است. مؤلف می گوید: چنین شنیده شده که وی در علم موسیقی، که دشوارترین علوم و فنون است، بسیار تبحر داشته و کتاب موسیقی شفای بوعلی را در جامع سلطانی تدریس می کرده است (۶۶).

بحث مربوط به حکم ناصبی، کفر و تنجیس وی نیز محل بحث بوده است. اختلاف در این بوده که آیا عنوان ناصبی با اهل سنت و یا حتی غیر امامی مساوق است یا نه. یک گرایش افراطی فقهی به تنجیس غیر امامی حکم داده است. رساله ای با عنوان «الرد علی مولانا حیدر علی فی تنجیس غیر الامامی و اخراجهم عن الاسلام» از حاج محمد زکی قرمیسینی یاد شده است (۱۶۸). درباره حیدر علی که قائل به تنجیس بوده و محمد زکی که رد بر وی نگاشته در جای دیگری از همین کتاب سخن گفته شده است (۱۳۸).

گرایشهای فکری انحرافی

در هر دوره تاریخی در میان عالمان، آموزه های خاصی رواج یافته و آنچه برخلاف آن است به عنوان گرایشهای انحرافی شناخته می شود. مواردی از همین گرایشهای انحرافی، در دوره های قبل یا بعد از آن، ممکن است به عنوان یک آموزه رسمی مورد قبول اکثریت قرار گیرد. در قرن دوازدهم، در ادامه آنچه از پیش مطرح شده بود، چند

حاشیه شرح المطالع (۱۰۰)؛ حاشیه الشافی (۱۶۱، ۱۸۰). این مسأله در مورد آثار فقهی نیز وجود دارد. حاشیه و شرح نویسی در قرن دوازدهم تا چهاردهم بسیار گسترده بوده است. در قرن دوازدهم اثر فقهی مفاتیح الشرایع نگاشته شد که به دنبال آن شروح و حواشی متعددی در اطراف آن نگاشته شد. در واقع این یکی از کتابهای محوری در این دوره بوده است. حاشیه مفاتیح الشرایع (۱۳۹) و چند شرح مفاتیح (۵۶، ۷۶، ۱۲۲، ۱۵۴) در این کتاب یاد شده است. برای شرح لمعه نیز که از کتابهای درسی این دوره بوده، چندین حاشیه نوشته شده است (۵۰، ۹۲، ۱۵۷، ۱۶۱). یک حاشیه و یک شرح نیز بر «مسالک» نوشته شده است (۱۳۷، ۱۳۱). در اصل پس از تألیف کشف اللثام فاضل هندی تا نیمه دوم قرن سیزدهم که آثاری چون جواهر نگاشته شد نوشته های مفصل فقهی کمتر دیده می شود. در کتاب مورد بحث در زمینه تفسیر، که اغلب تفسیر آیات خاصی بوده و در یک مورد آیات الاحکام است، چند کتاب وجود دارد. ضعف توجه به قرآن در این دوره به دلیل شدت اخبار دیگری و بعداً اصولگرایی کاملاً مشهود است. در زمینه ریاضی و هیئت نیز دو - سه کتاب وجود دارد (۷۸، ۱۳۷). در آغاز بحث اشاره شد که این نتایج تنها بر پایه همین کتاب است.

مسائل علمی بحث انگیز

مسائل علمی بحث انگیز در دوره صفوی فراوانند و البته همه آنها در این کتاب منعکس نشده است. یکی از مسائلی که به آن اشاره شده، مسأله نماز جمعه است. می دانیم که این مسأله از مباحث جنجالی این دوره بوده است. آگاهی مهمی که در این باره آمده، مربوط به تشکیل محفلی برای بحث در این باره بوده است. مؤلف می گوید که مجلس مزبور را شیخ علی خان، وزیر اعظم شاه سلیمان صفوی، تشکیل داده است. در این محفل چند تن از علما، از جمله محقق سبزواری، مولی محمد سراب و

گرایش انحرافی از دیدگاه مؤلف وجود دارد. یکی از این گرایشها، گرایش به تصوف است که مؤلف در چند شرح حال به آن اشاره کرده است: مولانا اسماعیل بروجردی که از علمای این عهد بوده به دست یکی از صوفیه گمراه شده و به صورت یک شخصیت صوفی مفرط درآمد است (۷۱). میرمحمد رضوی شاهی از اعظام زهاد و عباد بوده و به نوشته مؤلف دیده نشده که در تمام دوره عمر خویش آنچه را که صوفیه از خرافات و مصطلحات و ساخته ها و عقاید دارند ابراز کند (۸۶). آقا حسن لنبانی از فضلاء مشهور و صوفی بوده است. مؤلف می گوید: زمانی در کوچه ای می رفت که کودکان بازی می کردند. در حال یکی از کودکان گفت: ربکا! در این هنگام وجدی عظیم به او دست داد که مدهوش شد (۱۰۶). حاج محمدرضا قزوینی از علمای قزوین بود که از شهر در برابر حمله افغانه دفاع کرد. مؤلف می گوید: او از شیوه صوفیان متضرر بود (۱۵۸). از بحثهای علمی مربوط به صوفیه آموزه وحدت وجود بود که صوفیان در اعتقاد به آن متهم بودند. مولانا رجب علی تبریزی از فلاسفه بزرگ بود، اما معتقد بود که لفظ وجود مشترک لفظی میان واجب و ممکن است. او در این باره رساله ای نوشته که مورد قبول سلف و خلف وی نبوده است. عقیده او به تعطیل محض می انجامیده و براساس آن اثبات وجود ممکن نبوده است (۱۵۰). مولانا سلطان محمد قاننی نیز رساله ای در همین زمینه داشته است. مؤلف مذکور با عبارت «المسائل المتداوله بین الافاضل فی الوجود» یاد می کند (۱۷۶). محمد سعید رودسری نیز رساله ای درباره «وحدت وجود» نگاشته است (۱۷۳).

انحراف فکری دیگر از نظر علمای این دوره، گرایش افراطی اخباری است که البته شمار طرفداران آن بویژه در برخی حوزه های علمی فراوان بوده است. حاج محمد ترشیری از محدثان صالح است، جز آنکه اخباری است (۸۰). مولانا محمد جعفر کرمانی که نوشته های کفرآمیزی نیز داشت، از اخباریها بوده است (۹۷). حاج محمد حسن مهتدی نیز در آغاز اخباری بوده، اما خداوند او را به «طریقه مستقیمه» هدایت کرد. او نوشته های آقا محمد باقر بهبهانی را خواند (۱۰۹). شیخ محمد حسن بحرانی نیز از فقیهان بلند مرتبه بوده و گرچه اخباری بوده، اما از «اهل

التحقیق و اولی التذقیق» بوده است. حاج محمدرضا قزوینی نیز با تمام تبعی که در کتب فقهی داشته تمایل اخباری داشته است (۱۵۷). باید توجه داشت که در قرن دوازدهم گرایش اخباری معتدل، قوی بوده است، گرچه در اواخر این قرن با مقاومت سخت وحید بهبهانی، به شدت تضعیف شده است.

گرایشهای انحرافی دیگری که مورد توجه مؤلف قرار گرفته است، که البته دامنه آن محدود است. مولانا محمد جعفر کرمانی که گفته شده عقیده اخباری داشته، مطالبی در برخی آثارش آورده که ظاهر آنها کفر بوده است. مؤلف مجموعه ای از او دیده که در آن گفته است: آوردن معجزه قرآن چیزی نیست که خاتمیت پیغمبر ما با آن محقق شود، بلکه ممکن بود که یکی از کمترین رعایای او چنین چیزی را بیاورد. مؤلف می افزاید که او در کتاب تباشیر خود مطالبی دارد که ظاهر آنها کفر است. به همین دلیل قبر او را زیارت نکرده و دعایی برای وی نکرده است (۹۶). گویا این محمد جعفر به مطالبی از متون دینی که عجیب و غریب بوده تمایل داشته و در آثار خود نیز به شرح احادیث غریب می پرداخته است (۹۷).

گرایش به معاد روحانی نیز در شمار گرایشهای انحرافی بوده است. مولانا ذوالفقار علی که از شاگردان مجلسی بوده، به مولی رفیع گیلانی، عبارتی از کتاب الطهاره فیض کاشانی را نشان داده که معاد را به معاد روحانی تأویل کرده و ظاهر آن کفر شمرده است (۱۴۹). مولانا رجب تبریزی نیز رساله ای داشته که مؤلف آن را دیده و می گوید: او هرچه در شرح درباره معاد آمده، بر صفات نفسانی و ملکات و علوم آن تأویل کرده است. مؤلف می افزاید: اگر معنای این تأویل این باشد که حشر اجساد اثبات نشود، کفر محض است. البته اگر به گونه ای جمع کند که به معاد روحانی و جسمانی هر دو معتقد باشد، اشکالی ندارد (۱۵۱). مولانا حیدر علی شیروانی نیز

میان عالمان و پادشاهان از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. یکی از آن جهت که در فکر سیاسی شیعه، زمینه شرکت علما در سیاست فراهم بوده و حکومت جدید می‌بایست، ولو به صورت محدود، آن را می‌پذیرفت و طبعاً پس از پذیرش تعارضاتی پدید می‌آمد. از سوی دیگر شاهان تمایل به دنیا‌داری و علما متمایل به آخرت‌گرایی بودند. برخی از عالمان زاهد به طور اصولی از سیاست نزدیک شدن با شاهان پرهیز می‌کردند. و از جهت سوم عمل کردن یا نکردن به احکام شرع از سوی شاهان، همواره مطمح نظر علما بوده است. این نیز عاملی در برخوردها و مناسبات علما با شاهان بود. این سه نکته سبب شد تا این برخوردها اهمیت یابد. پیش از این در دوره حکومت خلفا و شاهان دنیای اسلام نیز این مسأله اهمیت خاص خود را داشته است. ابو حامد محمد بن محمد عزالی (۴۵۰-۵۰۵) کتابی با عنوان مقامات العلماء بین یدی الخلفاء و الامراء نگاشته که شامل داستان‌هایی در این باره می‌باشد. در کتاب مورد نظر ما نیز مطالبی در این باره آمده است. نویسنده کتاب از یک سو برخوردهای زهد گونه و غیر دوستانه و از طرف دیگر روابط دوستانه علما با شاهان را نقل می‌کند. درباره زندگی میرزا ابراهیم، فرزند ملاصدرا که رساله‌ای در تفسیر آیه الکرسی نگاشته، می‌گوید: بر من روشن شد که شیوه او با شیوه پدرش متفاوت بود. زیرا پدرش اعتقادی به شاهان نداشته و رفتن نزد آنان را بر خویش روانی شمرد، اما او برخلاف پدر، رساله‌ای تألیف کرده و آن را تحفه شاه زمان خویش کرد^۱ (۵۲). درباره اسماعیل خاتون آبادی و زهد او مطالبی آمده و از جمله گفته شده که اشرف افغان نزد او آمد، اما خاتون آبادی در برابر وی از جای برنخاست. سلطان، پایتزر از او نشست و پس از یک ساعت رفت (۶۶). محمد باقر خاتون آبادی نزد شاه سلطان حسین صفوی موفقیتی والا داشت. شاه او را معلم فرزندانش کرد. عظمت او به حدی بود که وزیر اعظم در حضور او جز با اجازه او دخانیات مصرف نمی‌کرد. مؤلف از یکی استادانش نقل می‌کند که زمانی به خاطر «قرب او نزد

علی‌رغم آنکه در شمار عالمان ژرفنگر بوده، آرای مختص به خود داشته است. از جمله آنکه تمامی علما، به جز سید مرتضی و پدرش، را لعن می‌کرده است. وی شدیداً روحیه ضد سنی داشته و گفته شده که گروه «حیدریه» به او منسوبند. کسانی که روزه می‌گرفتند، برای آنکه با طعام حلال افطار کنند، اجناسی از مغازه‌های سنیان سرقت کرده با آن افطار می‌کردند (۱۳۸). این گرایشها، از تبعات منفی نزاعهای گسترده صفوی-عثمانی بوده است؛ به طوری که در آن سوی نیز فتواهای شدیدتری مطرح می‌شده است. مؤلف یادآور شده که شخص مزبور سنیان را کافر می‌شمرد و نیز کسی را که در این عقیده شک کند، کافر می‌دانسته است. در برابر، کسانی نیز متهم به داشتن گرایشهای سنی شده‌اند. از جمله سید حیدر عاملی، از علمای ساکن مشهد مقدس بوده که در فقه و حدیث و تفسیر دانشی وافر داشته است. او در نزد عامه مردم متهم به تسنن بوده است. مؤلف می‌گوید: وی همراه او در سفر بوده و چیزی که نشانگر چنین گرایشی در او باشد، ندیده است. یک بار در سفری به ساری، صحبت شد که فلان عالم به دلیل روایت «قلم و دوات» در ماجرای رحلت رسول خدا (ص)، حکم به کفر کسی داده که با دستور رسول خدا (ص) مخالفت کرده است؛ اما سید حیدر عاملی گفته است که آن ماجرا دلیل بر کفر آن شخص نیست. یک بار نیز در استرآباد شخصی از او مسأله‌ای پرسید که موافق مذهب ابوحنیفه فتوا داد. مؤلف می‌گوید: صرف موافقت دلیل بر تسنن او نیست (۱۴۰). مؤلف از مولانا محمد حسین کاشفی یاد کرده که او از فضیلتی ماست، گرچه معاشرت با اهل سنت دارد (۱۲۹).

عالمان و پادشاهان

از زمانی که دولت صفوی برپا شد و علمای شیعه در قدرت سیاسی - دینی جدید سهیم شدند، همواره برخورد

۱ - مصحح در پاورقی با استناد به گفته افندی در اینکه شیوه او در باب تصرف برخلاف پدر بود، محتمل دانسته که مطلب مورد نظر آن مسأله است!

سلطان خرواسته بود نزد او شرح اشارت بخواند! (۷۷-۷۸). معلوم می شود که رفتن به درس کسانی به دلیل موفقیت آنان می توانسته باشد. میرزا محمد جعفر خفاف از فیلسوفان این عهد مصاحب وزیر اعظم بوده است. وقتی آنها با یکدیگر سوار می شدند، وزیر همراه او تا خانه اش می رفته و همه امیران، با هر موقعیتی، همراه وزیر به خانه او می رفتند و تا هر کجا پیاده می رفت آنان نیز چنین می کردند (۹۴). محمد حسین، نوه دختری علامه مجلسی، وزیر مریم بیگم، عمه شاه بود و بعد از تسلط افغانه مورد آزار آنها قرار گرفت. نادر، که به گفته مؤلف در آغاز ضدیت شدید با تسنن داشت، از او خواست تا درباره جنگ با عثمانی فتوایی بنویسد، اما او حاضر به این کار نشد و او را تهدید به تبعید کردند، اما نپذیرفت. البته نادر او را تحمل کرد (۱۲۶-۱۲۷). آقا حسین تاج در شمار عالمان زاهد بود. فراوان از او خواسته شد تا مناصبی همچون صدارت و امثال آن را بپذیرد، اما نپذیرفت (۱۲۷). شاه سلیمان صفوی مایل به دیدن او شد، اما او نپذیرفت. شیخ علی خان وزیر او گفت که آقا حسین هر پنجشنبه به باغ هزار جریب می رود. یک روز پنجشنبه شاه را خبر کردند و او نزد وی رفت. در آنجا ملاقات کرده تا وقت ظهر قدم زنان با یکدیگر سخن می گفتند، وقتی حرارت آفتاب زیاد شد شاه لباده او را گرفته بر دوش خود انداخت تا دم در. در آنجا آقا حسین لباده خویش را گرفت و وقتی شاه گفت: شاهان عالم افتخار می کنند که چیزی که من خود را در آن پیچیده ام بگیرند و من اکنون می خواهم این را از تو بگیرم، آقا حسین گفت که این فایده دینی و دنیایی برای او ندارد. چون بقال سر محل با پول جنس به او می دهد نه با اینکه شاه لباده تو را (برای تبرک) گرفته است (۱۲۸). مؤلف نظیر این حکایت را برای مولی رجب علی تبریزی با شاه سلیمان نقل کرده است (۱۵۱-۱۵۰). آقا حسین مشهدی در کنار نادر بود، وقتی دید او در ظروف طلا غذا می خورد، خوردنی را بز روی نان می ریخت و می خورد. وقتی نادر فهمید، خواست او را بکشد. در نوبت بعد کسی آقا حسین را خبر کرد و او دیگر چنین نکرد و نادر نیز از اینکه تصمیم به قتلش گرفته، پشیمان شد (۱۲۹). سید حیدر عاملی در مشهد بود که نادر به آن شهر آمد. همه مردم به استقبال

رفتند، اما او که قاضی نادر نیز بود به استقبال نرفت. حکم تبعید او را داد. او پیاده از شهر رفت تا بعداً خانواده اش به او ملحق شوند. نادر از حکم خویش پشیمان شد و گفت تا او را باز گردانند (۱۴۱). محمد رفیع گیلانی برای چهل سال در مشهد بود و به قول مؤلف همه فراعنه و جابره ای که در مشهد بودند به او احترام می گذاشتند، حتی نادر با کمال خباثت و فرزندش رضاقلی نیز چنین می کردند (۱۶۰).

موقعیت اداری علما

عالمان شیعه در تمام دوره صفوی جدای از کارهای علمی خویش، سمتهای اداری فراوانی در امور قضایی و صدارت داشته و تحت نامهای مختلف شیخ الاسلام، صدر، ملاباشی، قاضی و جز آنها وظایفی را عهده دار بوده اند. مؤلف در این ارتباط مقید است تا اگر عالمی سمتی در حکومت صفوی یا دوره نادری داشته، بیان کند. میرزا ابراهیم بن میرزا غیاث الدین اصفهانی، قاضی اصفهان بوده و بعد از آن قاضی عسکر دولت نادری (۵۷). مولانا اسماعیل تبریزی از علمای آن شهر و شیخ الاسلام آنجا بوده است (۶۹). درباره او آمده است که در اجرای احکام شرعی و امر به معروف و نهی از منکر نهایت کوشش را داشته است. گفته شده که مرد ثروتمندی را به ادای زکات و حج فرمان داد، اما او زیر بار نرفت، شیخ به غلامانش گفت تا او را کتک زدند. وی در کار رسیدگی به فقرا نیز بسیار کوشا بوده است (۷۰). مولانا افضل الدین ترکه نیز قاضی عسکر شاه طهماسب اول بوده است (۷۱). میرزا محمد باقر خلیفه سلطانی نیز از صدور زمان شاه سلطان حسین صفوی بوده است (۷۹). آقا محمد باقر همدانی نیز شیخ الاسلام بوده است (۸۰). شیخ محمد جعفر کمره ای نیز قاضی و شیخ الاسلام اصفهان بوده است. او در آغاز از گرفتن مناصب حکومتی پرهیز می کرده، اما تقدیر آن بوده که قاضی شود. مؤلف او را به دلیل رعایت حق ستایش می کند

منکر من شکستن آلات ملامی است، در دست هر کسی که می خواهد باشد؛ اگر مایل هستی نزد شاه برویم و ببینیم که چه باید کرد. سیف الدین جرأت مخالفت با وی را نکرد (۱۷۴). مولانا محمد زکی اصفهانی شیخ الاسلام اصفهان بوده است (۱۷۴). آقا محمد شریف مشهدی حاکم شرع و شیخ الاسلام مشهد بوده است (۱۷۸). مولانا محمد شفیع گیلانی نیز حاکم شرع و شیخ الاسلام رشت و شیراز بوده است (۱۸۴).

یکی از عناوینی که مؤلف چند بار از آن یاد کرده عنوان «رئیس العلما» است که در مصادر دیگر کمتر به چشم می خورد. درباره مولی حسن بن ملا عبدالله تستری آمده که در زمان خود رئیس العلما بوده است (۱۰۶). آقا حسن علی بن آقا جمال خوانساری که همراه شاه طهماسب دوم از محاصره اصفهان گریخت، رئیس العلما بوده است (۱۰۷). درباره ملا محمد حسین تبریزی، آخرین ملا باشی شاه سلطان حسین صفوی، نیز آمده است که در دولت او رئیس العلما بوده است (۱۱۹). آقا محمد شریف مشهدی اول حاکم شرع و شیخ الاسلام مشهد بوده و بعداً به عنوان رئیس العلما نصب شده و سپس در زمان محمد ابدالی حاکم عرف شده و در هر حال امر به معروف و ناهی از منکر بوده است (۱۷۸).

عالمان شهرهای مختلف

سنت قدیمی در شناسایی عالمان چنین بود که عنوان شهر آنان را به نام می افزودند و از این طریق بیشتر عالمان لقب شهری داشتند. این امر نه تنها در زمان حیات آنان برای شناخت افراد، یک مشخصه بوده، بلکه پس از درگذشت آنها نیز کمک زیادی به شناخت محل زیست آنها و طبعاً یافتن آگاهیهای دیگر در حوزه زیستی و تربیتی آنها می شده است. متأسفانه از زمانی که مسأله نام و نام خانوادگی به شکل کنونی درآمد، به تدریج آن سنت فراموش شده است. در حال حاضر اگر نام فردی بر روی کتابی دیده شود، هیچ پسوند شهری ندارد تا بتوان از آن طریق برای دریافت زندگی آنان جستجوی کرد. مؤلف کتاب مورد بحث جز در مورد حدود ده نفر، لقب شهری افراد را یاد کرده و از این طریق به ما کمک کرده تا بتوانیم

(۹۰-۹۱). ملاحسن گیلانی «حکومة الشرع» گیلان را تا پایان عمر عهده دار بوده است. درباره وی گفته شده که همه قضات آن ناحیه از او پیروی می کرده اند. وی حکایتی نیز درباره شدت او در کار قضاوت به حق آورده است (۱۰۳-۱۰۵). سید حسین عاملی، مفتی شاه طهماسب صفوی، و شیخ الاسلام اردبیل بوده است (۱۲۳). محمد حسین اصفهانی، نواده دختری مرحوم مجلسی، امام جمعه اصفهان بوده و به اصرار، شیخ الاسلامی اصفهان را پذیرفته است (۱۲۵-۱۲۶). آقا حسین بن آقا ابراهیم مشهدی شیخ الاسلام نادرشاه بوده است. نادر او را به شهرهای مختلف می فرستاد تا شیخ الاسلامها و قضات آنها را معین کند (۱۲۹). میرزا محمد حسین، مشهور به پیر، قاضی عسکر نادرشاه بوده و به دست نادر نیز کشته شده است (۱۲۹-۱۳۰). مولانا حسین علی گیلانی نیز شیخ الاسلام رشت بوده است (۱۳۵). آقا حسین نواده محقق سبزواری چهل سال شیخ الاسلام اصفهان بوده و حکومت شرع را داشته است. در تمام این مدت از وی فتوایی مغشوش دیده نشده است (۱۵۳). مولانا رفیع اصفهانی بیدآبادی نیز امام جمعه اصفهان بوده است (۱۶۲). محمد رفیع یزدی نیز شیخ الاسلام یزد بوده است (۱۶۳). حاج محمد زکی کرمانشاهی از پدر و مادری سنی به دنیا آمد، اما بعدها شیعه و شیخ الاسلام کرمانشاه شد. نادرشاه او را قاضی عسکر کرد و بعدها با سعایت شخصی به دست نادر کشته شد (۱۶۶-۱۶۷). مولانا محمد سعید رودسری حاکم شرع کرمانشاه بوده و در امر به معروف و نهی از منکر اصرار داشته است. یک بار یکی از نزدیکان سیف الدین خان، حاکم شهر را که آلات ملامی می فروخت مورد توبیخ قرار داد و وسایل او را گرفته و شکست، وقتی حاکم به او اعتراض کرد، شیخ گفت: شاه حکومت عرف را به تو داده و حکومت شرع را به من، همین طور که حکم تو باید اجرا شود، حکم من نیز باید اجرا شود. مقتضای نهی از

نسبت عالمانی را که در این کتاب آمده‌اند به شهرهای مختلف، دریابیم.

البته باید دانست که بسیاری به نام محل تولد خویش شهرت دارند، اما در شهری دیگر درس خوانده یا حتی تا پایان عمر در آنجا باقی مانده‌اند. در اینجا فهرست اجمالی شهرها را با شماره شرح حال می‌آوریم. اصفهانی: ۷ (خوزانی)، ۱۱، ۱۲، ۱۸، ۲۰، ۲۹، ۷۸ (خانن آبادی)، ۲۷، ۳۷ (شمس آبادی)، ۴۸، ۵۵، ۷۳ (لبنانی)، ۸۵، ۱۲۲ (بیدآبادی)، ۱۲۵. قزوینی: ۱، ۱۰، ۱۷، ۲۵، ۵۹، ۷۶، ۷۷ (درباغی)، ۸۳. شیرازی: ۳، ۱۶ (خفزی)، ۳۴، ۵۳، ۸۱ (اصفهانی)، ۱۰۵، ۱۲۳. مشهدی: ۵، ۲۶، ۳۸ (پاچناری)، ۴۱، ۷۱، ۸۰، ۱۲۷، ۱۳۲. تبریزی: ۲۱، ۷۲، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۴. گیلانی رشتی: ۳۶، ۵۴، ۸۹، ۹۰، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۲۸ (ساکن اصفهان) ۱۸۴. یزدی: ۳۰، ۳۵، ۸۷ (جفرونی) ۹۵، ۹۹، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۱. عاملی: ۱۴، ۶۵، ۷۱، ۷۵، ۹۳، ۹۵. خوانساری: ۵۷، ۸۴، ۸۶، ۱۰۷، ۱۲۸. قائمی: ۸، ۲۳، ۹۶ (اصفهانی) ۱۲۹. بحرانی: ۶۳، ۶۶، ۷۰. مازندرانی: ۱۹، ۲۸، ۱۰۴.

از پسوندهای شهری شماری دیگر از شهرها نیز یکی-دوبار یاد شده که یاد از آنها چندان ضرورتی ندارد. باید توجه داشت که مؤلف چندی در تبریز و یزد بوده و همین طور در مشهد. این مسأله در یادکرد از علمای این شهرها تأثیر خاصی داشته است. او از عراق عرب نیز یاد کرده؛ از جمله از دو عالم با عنوان «الکاظماوی» (۱۹، ۱۳۳). همچنین از سکونت موقت یا دائمی علما در نجف یاد کرده که نشانه اهمیت نجف در آن دوره است (۸۸، ۹۸، ۱۱۱). با این حال مؤلف تصریح می‌کند که اصفهان بزرگترین شهر عجم در قرن دوازدهم بوده است (ص ۷۶).

برخی از رخدادها و نکته‌ها

به تناسب درگیر شدن برخی از علما در برخی رخدادها، اشاراتی به این حوادث صورت گرفته است. می‌دانیم که منبع منحصر برخی از رخدادها، کتابهای شرح حال است. در این کتاب مختصر نیز چند مورد از این دست حوادث یا گوشه‌هایی از آنها آمده که قابل توجه است. از

جمله اشاره به محاصره اصفهان در جریان فتنه افغان در سال ۱۱۳۴-۱۱۳۵ هـ ق است؛ حوادثی که منجر به سقوط صفویه و از بین رفتن سلسله‌ای شد که حدود ۲۳۰ سال قدرتمندانه بر ایران حکومت کردند. در شرح حال میرآصف قزوینی آمده که همراه با جمعی دوستانش در جریان محاصره اصفهان، قدری گوشت خر با قیمت گزافی به دست آوردند، سپس آن را پختند و سهم افراد را به طور مساوی تقسیم کردند. میرآصف سهم خود را پس از دادن سهم همه افراد برداشت؛ او این چنین ایشار کرد (۴۹). محمد حسین بن محمد صالح اصفهانی، که شیخ الاسلام اصفهان بوده، به دست افغانها به اسارت درآمد؛ آنان وی را آزار و اذیت کردند تا اموال او را به چنگ آوردند. به نظر مؤلف این حادثه در پیدایش روحیه آخرتگرایی در او مؤثر بوده، چنان که خود محمد حسین نیز به این تأثیر در خود اعتراف داشته است (۱۲۶). آقاخلیل قزوینی نیز پس از درگذشت آقاجمال خوانساری (۱۱۲۵) از علمای مورد مراجعه بوده تا آنکه به گفته مؤلف آن مصیبت وحشتناک، یعنی حمله افغانها، صورت گرفت؛ به طوری که نه تنها اصفهان، بلکه تمامی ایران تخریب شد؛ آن چنان که می‌توان گفت:

صبا دامن کشان بر وی گذر کرد

اساس کلبه اش زیر و زبر کرد

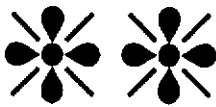
چنان زد بر بساطش پشت پای

که هر خاشاک آن افکند جایی

پس از پایان محاصره، او از اصفهان رهایی یافت و به قزوین رفت. وی در آنجا به کار امر به معروف و نهی از منکر پرداخت. قبل از ورود وی به قزوین، خوردن مشروب، چون خوردن آب بود، همین طور قبایح دیگر. اما پس از ورود وی، همه این زشتیها از میان رفت (۱۴۴) حاج محمد رضا قزوینی هم از علمایی است که فتوای به وجوب دفاع در برابر حمله افغانه داد و این زمانی بود که برای بار دوم به قزوین حمله کردند. او عده زیادی از مؤمنین را

ملاصدرا یاد شده که ۱۵۰۰ کتاب داشته که بر بیشتر آنها حاشیه نوشته بوده است. او بیش از هفتاد کتاب برای خود استنساخ کرده بوده است (۵۳). از آقا محمد حسین لبنانی یاد شده که سید علی خان گفته است که وی از شرح صحیفه او سرقت علمی کرده است، اما مؤلف مقام او را برتر از این گونه نسبتها می داند (۱۲۱-۱۲۲). از سید احمد خاتون آبادی یاد می کند که در دادن فتوا بسیار محتاط بوده است (۶۰). محمد تقی مشهدی شاگرد رفیع همدانی آن چنان نزد استاد اعتباری داشته که استفتائاتی را که نزد او می فرستاده اند تا جوابش را بنویسد، شاگرد جواب را می نوشته و استاد صرفاً آن را مهر می کرده است (۸۷). زمانی نیز که شیخ محمد حسین بحرانی به نجف رفت، سید صدرالدین محمد، که عالم آن دیار بود، با حضور او از دادن فتوا خودداری می کرد و کار را به او ارجاع می داد (۱۱۸). شیخ زین الدین کاظمی نیز مفتی عراق بود، اما نه چون دیگر مشایخ عرب که وقتی که فهمشان به چیزی نمی رسید، آن را انکار کرده و کفر می شمردند.

۱- درباره او ر. ک: علل بر افتادن صفویان. ص ۲۹۸-۲۹۹.



گرد آورد و در ناحیه دیال آباد به سراغ افغانه رفت. در این درگیری او و شماری از همراهانش به شهادت رسیدند (۱۵۷) درباره مقاومت علما در برابر افغانه، این آگاهی بسیار دقیق و منحصر به فرد است. یکی از عالمان درگیر در فتنه افغان، محمد حسین تبریزی، ملاباشی دوره آخر سلطنت شاه سلطان حسین صفوی است. مؤلف علی رغم ستایش از علم وی و اینکه کتاب شافی سید مرتضی را سه بار تدریس کرده، او را متهم به دنیا داری می کند (۱۲۰).^۱ یک تفاوت عمده میان مراکز علمی عراق و ایران آن بود که عراق نوعاً محل تحصیل و درس بود، اما عالمانی که در دیار عجم زندگی می کردند از موفقیت بالایی برخوردار بودند. مؤلف در مورد آقا محمد باقر بهبهانی و اقامت او در بلاد عرب می گوید: اگر او به عراق عجم و خراسان و شیراز و اصفهان می آمد، مردم وی را بر تخم چشم خویش گذاشته، امامتش را پذیرفته و نقود و جواهر و درهم و دینار خود را بر پای او ریختند. مؤلف او را در سال ۱۱۷۵ در حالی که به سفر حج مشرف می شده دیده است (۷۴-۷۵). مؤلف اشاره به آمدن تاجران اوزبکی به کرمانشاه یاد کرده که یکی از آنان درباره مباحث شیعه و سنی با مردم بحث می کرده و یک بار نیز با یکی از عالمان (۱۶۸-۱۶۹).

درباره زندگی اشخاص نیز گاهی نکات جالبی دارد. از سید حسن بن محمد ابراهیم حسینی یاد شده که از سر زهد تا پایان عمر پولی در دست نگرفت و خرج و دخلش در دست برادرش بود. در شب زفاف از همسرش اصول دین پرسید. او گفت که وی خود را برای شب زفاف آماده کرده نه شب اول قبر (۱۰۹). از فتنه ای در شیراز در اواخر عهد نادر شاه یاد شده که در آن تقی خان شیرازی سر به شورش گذاشته و حاکمی که نادر تعیین کرده بود و بر او غلبه یافت (۱۵۴). از مجلس درس آقا محمد رضا، فرزند آقا حسین خوانساری، یاد شده که دوپست تا سیصد طلبه هر روز درس او حاضر می شده اند (۱۵۶). از کتابخانه میرزا ابراهیم پسر